

سید مهدی طاهری*

مربی گروه علوم سیاسی
جامعه المصطفی العالمیه قم

فصلنامه مطالعات شبه قاره

دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال دوم، شماره پنجم، زمستان ۱۳۸۹

(صص ۵۴-۲۹)

بررسی جریان تصوف در شبه قاره

چکیده

تصوف به عنوان یک جریان اسلامی که بر پایه اعتقادات مشترک تشیع و تسنن واقع شده است، پیروانی را از دو جریان اصلی جهان اسلام دور خود گرد آورده و نقطه‌های اشتراک و افتراق بسیاری با این دو جریان دارد. یکی از جنبه‌های مثبت این جریان، آن است که با بومی شدن در برخی از نقاط جهان، تعاملی مثبت را با سایر ادیان ایجاد نموده است.

نگارنده در این نوشتار بر آن است که با بهره‌گیری از روش توصیفی - تحلیلی و تاریخی مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای، به بررسی نقش تاریخی تصوف در گسترش اسلام در شبه قاره و جریان شناسی تصوف معاصر پرداخته و گامی مقدماتی جهت شناخت و توصیف فرقه‌های مختلف تصوف بردارد تا از طریق آشنایی با گونه‌های متعدد آن، بهره‌مندی بیشتری از ظرفیت‌های موجود تمدن اسلامی و مشترکات فرهنگی حاصل شود.

کلید واژه‌ها: اسلام، تصوف، شبه قاره ادیان، طریقت.

* Email:seyedmehditaheri@gmail.com

مقدمه

تصوف به مثابه ی شیوه‌ای خاص از جهان‌بینی، نگرش به هستی و زندگی انسان، طریقه‌ای در رفتار فردی و اجتماعی تلقی گشته و بعنوان یک جریان و روش فکری و عقیدتی تأثیرگذار در جهان اسلام قابل بحث است. به علاوه این که نقش تاریخی تصوف در حفظ و توسعه ی اسلام غیرقابل اغماض است؛ بدان خاطر که در دوره‌های سخت و فاجعه بار که دنیای اسلام تحت فشار سلطه‌گرانی همچون مغول در سال های دور و همچنین سلطه ی استعمارگران جدید در دنیای معاصر بوده است، تصوف با توکل و پای‌بندی به اعتقادات الهی، مردم را به آینده امیدوار نموده است.



تصوف نقش عظیمی در گسترش اسلام و ترویج آن در سرزمین‌های دیگر داشته و از آن جایی که بخش عظیمی از تاریخ دنیای اسلام را به خود اختصاص داده و با حرکت های عمیق خود، تأثیرات بسیاری بر وضعیت فرهنگی و اجتماعی دنیای اسلام گذارده، دارای اهمیت شناسایی است.

به دنبال اثرات زیانبار سیاسی و فرهنگی حوادث یازدهم سپتامبر، برخی از قدرت ها، سعی در ارائه ی رویکردی جدید از تصوف به عنوان جایگزین تفکر تندرو و افراط‌گرای اسلامی داشته و با استناد به روحیه ی مدارا و مسامحه در صوفیان که تقارب زیادی با اومانیسم و انسان گرایی حاکم بر غرب دارد، در پی آن برآمده‌اند تا تصوف را به عنوان بهترین پل ارتباطی گفت و گوی اسلام و غرب مطرح نموده و علاوه بر آن، امکانات مشارکت نحله ی فکری مزبور در قدرت سیاسی را به طور جدی مورد بررسی قرار دهند و به حدی در تصمیم خود مصمم هستند که با استدلال بر ظرفیت گسترده ی تاریخی و

اجتماعی تصوف در جهان اسلام، افرادی نظیر «ایریک جیوفروی» شرق‌شناس فرانسوی، آینده‌ی سیاسی جهان اسلام را از آن تصوف می‌داند. (مصطفی، ۱۳۸۵: ۱۳)

برخی از غربی‌ها پس از ناکامی مدرنیسم و پست مدرنیسم، به این باور رسیده‌اند که قطعاً یکی از راه‌های شناخت و کسب معرفت و دست یافتن به حقایق عالم هستی، خودسازی عارفانه است که زمینه‌ی دریافت الهام، اشراق و کشف و شهود را فراهم می‌سازد. آن‌ها معتقدند که می‌توان از گذر احترام به عشق ورزی و تعالیم عرفانی تصوف، تعلقی عمیق در نزد گروه پُرشماری از مخاطبان آموزه‌های عرفان اسلامی ایجاد نموده و دغدغه‌ی بهبود سرنوشت جامعه‌ی انسانی را در سطحی گسترده با الهام از ارزش‌های متعالی دین مقدس اسلام در قالب عرفان و تصوف محقق ساخت و آموزه‌ی عرفان اسلامی را به مثابه‌ی آرمانی تعریف کرد که رسالت باطنی عرفان را جلوه‌ی عینی بخشد.

با توجه به ضرورت بحث و بررسی موارد مذکور، نگارنده درصدد آن است که با توضیح نقش تاریخی تصوف در گسترش اسلام در شبه قاره و جریان شناسی تصوف معاصر منطقه، گامی مقدماتی جهت شناخت و توصیف فرقه‌های مختلف تصوف بردارد.

شبه قاره، پتانسیل‌ها و ظرفیت‌ها

شبه قاره، بخش شبه جزیره‌ای جنوب آسیا است که در برگیرنده‌ی کشورهای هند، پاکستان، بنگلادش، نپال، بوتان و میانمار (برمه) است. این منطقه یکی از پنج تمدن کهن دنیا و وارث فرهنگی پرشکوه و متنوع است و کشور هند به عنوان بزرگترین کشور در این شبه قاره، با مساحتی بالغ بر سه میلیون و سیصد هزار کیلومتر مربع، هفتمین کشور پهناور جهان محسوب می‌گردد.

یکی از ویژگی‌های بارز این منطقه، وجود ادیان مختلف و فرقه‌های مذهبی گوناگون است که اکثراً از هندوئیسم، بودیسم و اسلام نشأت گرفته و از لحاظ تاریخی، مسلمانان یک پنجم جمعیت شبه قاره را تشکیل می‌دادند. اکثر مسلمانان ابتدا در سند و پنجاب

غربی می زیستند؛ اما با استقلال پاکستان و بنگلادش به عنوان دو کشور مسلمان، مسلمانان هندوستان بیش از گذشته در اقلیت قرار گرفتند؛ با این وجود در حال حاضر گرچه مسلمانان هند فقط ۱۴ درصد از جمعیت این کشور را تشکیل می دهند؛ اما از نظر تعداد مسلمانان، پس از کشورهای اندونزی و پاکستان، هندوستان از نظر جمعیت مسلمان سومین رتبه را در جهان دارد. (ویلیام، ۱۳۸۳: ۷۷ و ۷۸)

قابل توجه آن که «زبان فارسی به عنوان یکی از گنجینه های علمی و فرهنگی بشر، در رهگذر تاریخ، بستر انتقال دانش و فرهنگ بشری به ویژه در دوره های شکوفایی فرهنگ و تمدن ایرانی- اسلامی در حوزه ی وسیعی از تمدن های کهن بوده و زبان فارسی دری که زمانی در زمره ی زبان های عمده ی جهان بود، قلمرو گسترده ای از سرزمین ها از جمله ایران، تاجیکستان، افغانستان و شبه قاره را در بر می گرفت. ذکر این نکته ضروری است که زبان فارسی با مسلمانان به شبه قاره رفت و توسط جنگجویان ایرانی و صوفیان برجسته گسترش یافت. با تشکیل حکومت اسلامی در دهلی، زبان فارسی رواج عمومی یافت و در ادامه با قدرت گرفتن بابریان، حمایت از شعر و زبان فارسی از سوی حاکمان باعث شد که همه ی شهرهای هند و پاکستان، مهد ادب فارسی شود.» (محمود، ۱۳۸۰: ۴۱۴)

زبان فارسی که صدها سال، زبان رسمی دربار دهلی تحت سلطه ی امپراتوری مغول بود، به زودی در میان اقوام مختلف گسترش یافته و به تدریج با حاکمیت زبان فارسی در عرصه های اندیشه، سیاست، اقتصاد و فرهنگ مردم شبه قاره، کلیه ی آثار مهم فرهنگی، مذهبی، سیاسی، ادبی، مکاتبات، اسناد شخصی و دولتی و احکام قضایی هند، به زبان فارسی نوشته می شد. در مدّت مدیدی، این سرزمین به مهد پرورش شعر و ادب فارسی تبدیل شد و در حال حاضر نیز وجود آثار گرانبها و نسخ خطی بسیار ارزنده در منطقه، حکایت از این واقعیت دارد.

این روند تا قرن نوزدهم ادامه یافت؛ اما با آغاز این قرن و تسلط انگلیسی ها بر هندوستان، رواج زبان فارسی به سرایش ضعیف رسیده و استعمارگران تصمیم گرفتند تا زبان انگلیسی را جایگزین زبان فارسی در ادارات نمایند. لذا در سال ۱۸۲۹ میلادی،

رسماً زبان انگلیسی جایگزین زبان فارسی گشت. (شاه‌آبادی فراهانی، ۲۰۰۷: ۶) خاطر نشان می‌گردد که علی‌رغم فشار بریتانیا جهت تسلط زبان انگلیسی بر سایر زبان‌ها از جمله فارسی، زبان فارسی هنوز هم در سرزمین پهناور هند، یکی از زبان‌های مورد توجه مردم بوده و در بسیاری از مدارس سنتی اسلامی، هنوز زبان فارسی در متون درسی وجود داشته و علما و مدرسین نیز با دیوان‌های شعرای بزرگ ایرانی، خصوصاً گلستان سعدی مأنوس هستند.

اسلام و تصوف در کشورهای شبه قاره

در خصوص ورود اسلام به منطقه‌ی شبه قاره، اکثر محققان متعصب غربی و برخی از اندیشمندان هندی براین باورند که اسلام ابتدا از طریق فتوحات نظامی وارد منطقه‌ی شبه قاره شد. قابل توجه آن که بررسی جریان تاریخی ورود اسلام، مؤید این ادعا نیست؛ بدان خاطر که به طور کلی مسلمانان شبه قاره دو دسته‌اند: دسته‌ی اول مسلمانان از اعقاب بیگانگانی هستند که به صورت ملازمان و لشکریان فاتح عرب، ترک و افغان، وارد این سرزمین شده و حال با توجه به این که مهاجرت مسلمانان به هند، بر خلاف مهاجرت آریائی‌ها به صورت گروهی نبود، لذا قاعدتاً تعداد آن‌ها نمی‌تواند زیاد باشد. اما دسته‌ی دوم مسلمانان، از اعقاب بومیانی هستند که به انگیزه‌ها و شیوه‌های گوناگون به اسلام گرویده و نحوه گرایش آن‌ها به اسلام، به سه صورت بود: نخست گروهی که از نظر تعداد زیاد نبودند و از اصحاب قدرت و طبقات بالای اجتماعی محسوب می‌شدند، به خاطر مشارکت در قدرت حاکمه یا اطاعت از ایشان اسلام آوردند. دوم کسانی که غالباً از توده‌ی مردم بوده و هندوئیسم را ناتوان از ارائه‌ی راه‌های مقبول و قانع‌کننده برای سؤالات اساسی و فکری در زندگی خود دیده و لذا در اثر معاشرت با مسلمانان مهاجر که اکثراً بازرگان و دریانورد بودند، شیفته‌ی سیره‌ی عملی اسلام شده و به آن ایمان آوردند. سومین گروه که در اثر آشنایی با صوفیان مهاجر، اکثراً از ایران و ماوراءالنهر به هند مهاجرت کرده و تصوف و عرفان اسلامی را

با شیوه‌های عملی که فهم آن برای عوام آسان بود، به توده‌های مردم عرضه کرده و اسناد مکتوب تاریخی نیز شاهدهی بر اثبات این مدعا بوده و عملکرد آن‌ها در معرفی اسلام و مسلمان نمودن هندوها تأیید می‌نماید. (شیخ عطار، ۱۳۸۱: ۱۸۴ و ۱۸۵) نهایت این که در ردّ ادعای غربیان باید اظهار داشت که فرهنگ ایرانی و اسلامی به ویژه در شکل عرفانی بود که دین اسلام را در شبه قاره توسعه داد، نه جنگ و خونریزی فاتحان. برخی از پژوهشگران بر این باورند که: «هرچند مسلمانان در حدود سال ۹۴-۹۲ ه. ق. سند را گرفته و در زمان سلطان محمود غزنوی (۴۲۱-۳۸۹) نیز مناطقی از هند را فتح کردند؛ اما مشایخ صوفیه حتی قبل از تشکیل خانقاه‌ها، در نواحی غربی و جنوبی هند اقامت داشته و به تبلیغ آرا صوفیانه مشغول بودند. مواعظ ساده‌ی مشایخ، بخصوص درباره‌ی محبت به خداوند و دوست داشتن همسایه، سبب جذب هندوان، خصوصاً جذب افرادی از طبقه‌ی پایین و حتی افراد بی‌طبقه‌ی هند (نجسها) شد». (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۶۴) در این زمینه عواملی همچون محبوبیت مشایخ صوفیه در بین مردم، برگزاری مجالس وعظ و سماع به زبان فارسی و زبان‌های محلی هند و اعتقاد به برابری همه‌ی انسان‌ها، از جمله اسباب موفقیت صوفیه در این امر بوده است. (عباس‌رضوی، ۱۳۷۶: ۲۹۲ و ۳۲۷-۳۲۶)

«صوفیانی که در میان مردم به ارشاد و اشاعه‌ی دین مشغول بودند، نه تنها در میان عوام، صاحب نفوذ عظیمی شدند؛ بلکه ارادت شاهان را نیز به خود جلب کرده و در این راستا تعدادی از این حکام مانند شمس‌الدین ایلتمش و سلطان دهلی نیز بنا به مصالح سیاسی و گسترش حاکمیت خود، به صوفیان قدرت‌زیادی دادند.» (شیخ عطار، ۱۳۸۱: ۱۸۶) رشد و گسترش تصوف در شبه قاره، حاصل کوشش صوفیان در زمینه‌ی فراگیری زبان‌های محلی و آشنایی آنان با آثار فلسفی و جهان‌بینی و تعامل آن‌ها با عارفان هند بوده و تشابه اندیشه‌های ساکنان هند با عارفان صوفی و همچنین تلاش آن‌ها در فراگیری و به کار بستن برخی شیوه‌های سلوک هندی همانند نماز معکوس، روش حَبَسِ

نفس و به کارگیری سایر روش های یوگایی مراقبه، از جمله مهم ترین عوامل گرایش مردم منطقه به تصوف محسوب می گردد. (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۷: ۴۴۵)

از لحاظ تاریخی نیز تصوف در این منطقه به صورت غیر رسمی، در قرن دوم هجری شکل گرفت و در سده های بعدی تحت تأثیر تلاش افرادی چون ابوعلی السنندی، شیخ اسماعیل، شیخ صفی الدین کازرونی و علی بن عثمان هجویری به صورت سازمان یافته دنبال شد. «با ورود سلسله های تصوف از اواخر سده ی ۶ تا اوایل قرن ۷، در دوره ی سلاطین غوری و جانشینان آنان در هند، بتدریج فعالیت سازمان یافته ی صوفیان آغاز شده و طریقت های مهم چشتیه، قادریه، نقشبندیه و سپس سلسله های کبرویه و نعمت الهی که همه ی آن ها خاستگاه ایرانی داشتند، در میان مردم منطقه انتشار یافتند.» (آریا، ۱۳۸۲: ۴۲)

فرقه های تصوف در هندوستان

از لحاظ تاریخی، تصوف منطقه ی شبه قاره را می توان به سه دوره ی تاریخی تقسیم کرد: دوره ی قبل از مغول، دوره ی بعد از مغول و دوران پس از استعمار انگلیس.

الف- دوره ی قبل از مغول:

وضعیت کلی در این عصر به گونه ای بوده است که صوفیان بیش از علمای مذهبی محبوبیت داشتند؛ زیرا غالباً از دخالت در امور سیاسی اجتناب می نمودند. این در حالی بود که علما گاهی محدودیت هایی را در کار سلاطین ایجاد نموده و بر همین مبنا فرمانروایان دهلی، عموماً مرید و هوادار صوفیه بودند. صوفیانی همچون سالار مسعود غازی و شیخ اسماعیل، دو صوفی مشهوری که در قرن پنجم هجری به هندوستان آمدند، با وجود حُکام غیر مسلمان آن عصر، هزاران نفر از هندوان به اسلام توأم با گرایشات صوفیانه تمایل پیدا کردند (شیخ عطار، ۱۳۸۱: ۱۸۸). در ادامه به مهم ترین فرقه های تصوف اشاره می کنیم:

چشتیه: معین الدین چشتی که از پایه گذاران این طریقت است، کمی قبل از سلسله ی غوری به هند آمده و از طریق عرفان اسلامی که روح و فکر مردم هند سازگارتر بود، موضوعات دینی را القا می کرد. وی علاوه بر مردم، نزد پادشاهان و امرای اسلامی هند نیز از جایگاه والایی برخوردار بود. به همین خاطر وسایل پیشرفت از هر جهت برای وی فراهم گشته و در اثر فعالیت های وی، دین اسلام تا شمال و مغرب هند پیش رفت. خواجه معین الدین شاگردان زیادی تربیت کرد که هر کدام از آنان، مصدر خدمات ارزنده ای شدند که از جمله ی آن ها شمس الدین ایلتمش، قطب الدین بختیار کاکای و فرید الدین گنج شکر می باشند. (شیخ عطار، ۱۳۸۱: ۱۸۹ و ۱۹۰)

قابل توجه آن که چشتیه در طول قرون متمادی، بانفوذترین طریقت شبه قاره بوده و این سلسله در هند دارای چند شاخه ی مهم نظیر «نظامیه» منسوب به نظام الدین اولیا و «صابریه» منسوب به شیخ علی صابر (متوفی ۶۹۰) است که هر کدام از آن ها نیز زیرشاخه هایی دارند. (حسنی، ۱۹۸۳: ۱۸۱) یکی از ویژگی های بارز مشایخ چشتیه این بود که از پذیرفتن هدایای سلاطین خودداری نموده و فقط «فتوح» (هدایای مردم) را می پذیرفتند. برخی از صوفیان چشتیه نیز به آباد کردن زمین های بایر پرداخته و گاه نظیر راهبان بودایی و هندو، با زنبیل خانه به خانه گدایی می کردند. پس از گسترش چشتیه در ولایات، مشایخ صوفی کمتر به زهد روی آورده و دیگر از قبول هدایای حُکام نیز ابایی نداشتند. به علاوه این که داشتن شغل یا کسب روزی از طریق خدمت دیوانی را برای مریدانی که در مراتب پایین بودند، جایز می دانستند. (احمد، ۱۳۶۷: ۵۳ و ۵۷)

سهروردیه: «این طریقت متعاقب چشتیه به وسیله ی «ضیاء الدین ابونجیب سهروردی» در هند بنیاد نهاده شد و به دست «شهاب الدین»، برادرزاده و مرید بزرگ او، استحکام و قوام یافت. ذکر این نکته ضروری است که با توجه به گرایش طریقت های چشتیه و سهروردیه به سوی اهل سنت، این دو فرقه به ترتیب تاریخی موجود در مورد جانشینان پیامبر اکرم (ص) معتقد بوده و به علاوه آن ها، به اهل بیت و دوازده امام نیز ارادت دارند. (رضوی، ۱۳۷۶: ۳۰۴ و ۲۴۹)

با وجود اشتراک این دو فرقه در این خصوص، باید خاطر نشان نمود که سهروردیه از جهت تأکید زیاد در انجام دستورات دینی با چشتیه، اختلاف سلیقه داشته و همچنین با انواع سماع که در سایر فرقه صوفیه متداول بود، مخالفت می کردند. (دوانی، ۱۳۶۲: ۳۶۵) سهروردیه بر خلاف مثنوی اولیه چشتیه، با دخالت در امور سیاسی، با حکمرانان مناسبات دوستانه‌ای برقرار می کردند که از جمله این مناسبات، دریافت مقام شیخ الاسلامی از شاهان می باشد که در مقابل، آن ها نیز از امور معنوی حکومت مواظبت می نمودند. (شیمل، ۱۳۷۶: ۶۸) اعضای سلسله سهروردیه تا جایی به حکام نزدیک شدند که در قرن هشتم به عنوان سفیر در دربارهای خارجی حضور یافتند. (رضوی، ۱۳۷۶: ۱۹۲)

ب- دوره ی بعد از مغول:

در این دوره، دو طریقه ی مهم «نقشبندیه» و «قادریه» از آسیای مرکزی به هندوستان وارد شدند و همچنین در کنار آنها فرقه های مهم دیگری نیز هستند که در ادامه به بحث و بررسی آن ها خواهیم پرداخت:

نقشبندیه: مؤسس این طریقت «خواجه بهاءالدین نقشبند بخاری» بوده و این سلسله، دنباله ی سلسله ی خواجگان است که از زمان بهاءالدین نقشبند به نقشبندیه شهرت یافت. هر چند که در میان دیگر طریقت های تصوف، تنها این سلسله است که بر اساس یک روایت، شجره ی خود را به خلیفه اول می رساند؛ (آریا، ۱۳۸۲: ۶۳) اما در عین حال، بزرگان این سلسله از جمله نورالدین جامی نسبت به اهل بیت (ع) ارادت خاصی داشته و این سلسله توسط خواجه محمد باقی ... در عصر فرمانروایی اکبر، در شبه قاره رواج یافت. (احمد، ۱۳۶۷: ۵۹)

«بیشترین گسترش این سلسله به کوشش «احمد سرهندی» معروف به «مجدد الف ثانی» صورت پذیرفت که وی مرید خواجه باقی ... بود. او به شدت از توحید فلسفی مبتنی بر وحدت وجود ابن عربی انتقاد کرده و به این ترتیب مسیر اندیشه عرفانی را در هند تغییر داد و و نظریه ی «وحدت شهود» را در برابر وحدت وجود مطرح نمود. وی با پای بندی به شریعت و سنت، نامه های بسیاری به اشراف و درباریان تیموری نوشت»

(موسوی بجنوردی، ۱۳۷۷: ۴۴۳) و بدین ترتیب توانست بسیاری از اشراف و درباریان را در مخالفت با روش دربار تیموریان هند (نزدیک کردن آیین هندو به دین اسلام) با خود هم عقیده کند. (چودهری، ۱۳۵۰: ۲۳) او با اشراف و دربار رابطه‌ی بسیار مناسبی داشته و از آن جایی که نقشبندیه برای مصلحت خلق، ارتباط با حاکمان را جایز می‌دانستند، بر همین مبنا آن‌ها بیشترین اعتبار خود را به سبب فعالیت‌های سیاسی کسب نمودند. (زرین کوب، ۱۳۶۲: ۱۷۴)

پس از شیخ احمد، با گسترش فعالیت مریدان وی در هندوستان، سلسله‌ی نقشبندیه دارای شاخه‌های بسیاری شد که از جمله‌ی آن‌ها «باقیه» منسوب به باقی‌بالله، «مجددیه» منسوب به احمد سرهندی، «مظهریه» منسوب به مظهر جان‌جانان، «أحسنيه» منسوب به آدم‌بن اسماعیل بنوری و «علائیه» منسوب به ابی‌العلاء بن ابی‌الوفا حسینی اکبرآبادی است. لازم به ذکر است که حسینی اکبرآبادی، طریقت نقشبندیه را با چشمتیه در آمیخته و به تدریج «این فرقه با گسترش فعالیت در کشور هند، شاخه‌های دیگری از جمله محمدیه، منعمیه و افضلیه را تشکیل داد.» (حسینی، ۱۹۸۳: ۱۸۲ و ۱۸۳)

قادریه: مؤسس طریقت قادریه، «شیخ عبدالقادر گیلانی» است که از خانقاه خود در بغداد، مریدانی را برای تبلیغ به نقاط دیگر جهان گسیل داشت. نخستین کسی که از این سلسله رهسپار هند شد، «صفی‌الدین گیلانی» نوه‌ی شیخ عبدالقادر بود و سرانجام «ابوعبدالله محمد غوث گیلانی»، با اقامت در هند، اساس این سلسله را در این سرزمین بنیاد نهاد. (آریا، ۱۳۸۲: ۵۸ و ۵۶)

این سلسله در عهد تیموریان گسترش بیشتری یافته و یکی از اقطاب آن به نام «محمد بن شامیر»، مشهور به «میان میر» و جانشین وی «ملا شاه محمد بدخشی»، در رونق طریقه قادریه کوشیدند. (احمد، ۱۳۶۷: ۶۱ و ۶۲) در سده‌های ۱۰ و ۱۱ قمری، مشایخ قادریه از جمله «ملاشاه بهاء‌الدین جنیدی»، «شیخ قمیص» و «محب‌الله آبادی»، به تدریج تحت تأثیر آراء ابن عربی به اندیشه‌ی وحدت وجود گرایش یافتند. (حسینی، ۱۹۸۳: ۱۳ و ۱۴) در اثر تبلیغ و توسعه‌ی اسلام در میان هندوها، افراد زیادی اعم از

مردم عادی و درباریان، به سوی آن‌ها متمایل شدند که از جمله‌ی آن‌ها «دارا شکوه» فرزند «شاه جهان» است که با ارادت به قادریه، به ترجمه کتب تصوف از زبان هندویی به فارسی مبادرت نمود.

کبرویه: این طریقت منسوب به «شیخ نجم الدین کبری» است که علی رغم پیشینه‌ی تاریخی، نسبت به طریقت قادریه و نقشبندیه، پیروان کمتری دارد. پیروان این طریقت، حضرت علی (ع) و مرید ایشان، «کمیل ابن زیاد» را سرسلسله‌ی خود می‌دانند. (رضوی، ۱۳۷۶: ۲۴۹)

این طریقت به دو شاخه‌ی مهم «فردوسی» و «همدانی» تقسیم می‌شود: فردوسی نام خود را از «رکن الدین فردوسی»، از مشایخ کبرویه در هند گرفته و نسب روحانی آن، به «سیف الدین باخزری» از مریدان شیخ نجم الدین می‌رسد که توسط «خواجه بدرالدین سمرقندی» ایجاد گردید. از آنجا که فردوسی‌ان نتوانستند در دهلی، موفقیت چندانی کسب کنند، لذا در اواخر سده ۸ ق به بهار رفته و در آنجا پیروان بسیار یافتند. (احمد، ۱۳۶۷: ۶۲ و ۶۳) از بزرگان این شاخه، «شرف الدین احمد بن یحیی منیری» (متوفی ۷۸۲) می‌باشد که نزد سلاطین تغلق محترم بود و سهم مهمی در رواج نثر صوفیانه در شبه‌قاره و همچنین شناساندن مشایخ ایران به هند داشت. (حداد عادل، ۱۳۸۲: ۴۰۶) شاخه‌ی همدانی نیز به «میر سید علی همدانی» منسوب است. وی پس از تحصیلات مقدماتی، توسط شیخ محمود نظام الدین مزدقانی، از مریدان علاء الدوله سمنانی، به طریقه‌ی کبرویه گرایش پیدا نموده و پس از استقرار در کشمیر، سلسله‌ی کبرویه را در آنجا رواج داد و در اثر کوشش‌های وی، بسیاری از مردم آن نواحی مسلمان شدند. وی در زمینه عرفان و تصوف، آثار بسیاری از خود به جای گذاشته و از مروجان زبان فارسی در کشمیر نیز محسوب می‌گردد. (حکمت، ۱۳۳۰: ۳۴۲ و ۳۴)

شاخه‌ی دیگری از کبرویه که به «سادات بیهقی» شهرت داشتند، در کشمیر فعالیت می‌کردند که با دستگاه حکومت مرتبط بوده و غالباً هم با سادات همدانیه روابط خوبی نداشتند. از سده نهم هجری قمری به بعد و با ادامه مهاجرت صوفیان از ایران و آسیای

میانه به کشمیر، فعالیت پیروان «سید محمود نوربخشی»، یکی دیگر از اقطاب کبرویه، موجب ترویج شیعه‌ی امامیه در این ناحیه گردید. (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۷: ۴۴۴)

شطاریه: این سلسله منسوب به «عبدالله شطاری» است که در قرن هشتم در منطقه جونپور و مالوه شروع به فعالیت نمود. برجسته‌ترین صوفی شطاریه، «سیدمحمد غوث بود» که با گسترش شطاریه در گجرات، توجه افرادی همچون ظهیرالدین بابر، همایون، اکبرشاه و فرمانروایان مغول را جلب کرد. به نظری می‌رسد که با توجه به مراسم و ریاضت‌های رایج در این فرقه، احتمالاً این سلسله بیش از سلسله‌های دیگر از آیین هندو تأثیر پذیرفته است. (احمد، ۱۳۶۷: ۶۳)

نعمت‌اللهی: طریقه‌ی مهم دیگری که در هند، به ویژه در دکن، سبب گسترش تشیع و تصوف شده و همچنین ترویج زبان فارسی را به همراه داشت، سلسله‌ی «نعمت‌اللهی» منسوب به شاه نعمت‌الله... ولی است که در سده‌ی ۹ ق. در میان سلاطین دکن محبوبیت بسیاری یافت. (پازوکی، ۱۳۸۳: ۱۱۹) تا جایی که شاه‌خلیل‌الله (پسر شاه‌نعمت‌الله ولی) و میرنورالله (نوه شاه‌نعمت‌الله) به دعوت سلطان شهاب‌الدین احمد اول (از بهمنیان دکن) به دکن سفر کرده و در آنجا بین سلطان و میرنورالله پیوند خانوادگی پدید آمد و آنان مقیم دکن شدند و به این ترتیب، سلطان از این سلسله حمایت کرد. حضور پیروان نعمت‌اللهیه در دکن، سبب کاهش تأثیر پیروان «گیسودراز» بر مردم شد و زمینه را برای تغییر مذهب سلاطین دکن فراهم نمود. (رضوی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۵۷) بتدریج از اوایل ظهور صفویه در ایران، نعمت‌اللهیه در هند دارای پایگاه محکمی شد و شاخه‌ی هاشمشاهی‌ی آن، منسوب به میرهاشم جهانگیر نیز در دهلی نفوذ نمود. (زرین‌کوب، ۱۳۶۲: ۲۱۵)

فرقه‌هایی که تا به حال بحث آن گذشت، در قالب طریقت‌های «با شریعت» جای داشتند که در پای بندی به شریعت اسلام مشترک هستند، اما علاوه بر آن‌ها گروه‌هایی از صوفیان نیز در هندوستان حضور داشته‌اند که به «بی شریعت» معروفند. این گروه شامل گروه‌های قلندران، جوالبقیان، مداریه و شکاریه هستند که چندان به شریعت پای بند نمی‌باشند: معروفترین طریقت در این تقسیم بندی طریقت «قلندران» است. این فرقه

پیرو «شیخ جمال ساوجی» است که به اباحی گری شهره بوده و از جمله رسوم آن‌ها تراشیدن موی سر به همراه صورت و ابروها می‌باشد. (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۷: ۴۴۴) در کنار آن‌ها جریان دیگری وجود دارد که معروف به «جوالیقیان» بوده و پیرو «حسن جوالیقی» می‌باشند. این دو جریان پس از حمله ی مغول به ایران، به سیر و سفر پرداخته و از آسیای صغیر تا هند در رفت و آمد بودند. (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۷: ۴۴۴)

گروه دیگری از صوفیان بی شریعت در هند، بدعت گرایان «مداریه» از پیروان «بدیع الدین قطب مدار» معروف به «شاه مدار» هستند. این جریان گرچه خود را با چشمتیه مرتبط می‌دانستند؛ اما آداب آن‌ها تلفیقی از تصوف اسلامی و هندو بوده و با پوشیدن لباس مرتاضان، مالیدن خاکستر بر تن و مصرف حشیش، به احکام شرعی اسلام، توجه چندانی نداشته و تا سده ۱۳ ق. نیز به حیات خود ادامه دادند. (احمد، ۱۳۶۷: ۶۷)

طریقت دیگری که تأثیرات آداب هندوان در آن دیده می‌شود، «شکاریه» بود که در ایالت جونپور و مالون، توسط «شیخ عبدا... شکاری» رواج یافته و از معروف ترین شخصیت‌های آن، «محمد غوث گوالیاری» بود که در گجرات زندگی می‌کرد و به خاطر تلفیق ریاضت در کنار تنعم و رفاه، علمای گجرات، روش وی را بدعت می‌دانستند. (احمد، ۱۳۶۷: ۶۷)

ج- دوره پس از استعمار بریتانیا

مهم ترین ویژگی این دوره، تأسیس مدارس جدید اسلامی و رواج تصوف در خارج از هند است؛ بدین خاطر که برخی از سلسله‌های صوفیه هند، بخصوص چشمتیه و نقشبندیه، از دو طریق به فراتر از مرزهای هند رفتند: یکی از طریق اروپایانی که به دیدن صوفیان می‌رفتند و به تعالیم آنان علاقه‌مند می‌شدند. مانند «عنایت‌خان» که به واسطه پیروانی چون «ربیعہ مارتین» و «مارتین ساموئل لوئیس» به اروپا و امریکا راه یافت و دوم از طریق دانشجویانی که از جنوب آسیا به اروپا و امریکا می‌رفتند و این امر موجب تأسیس شاخه‌هایی از چشمتیه و نقشبندیه و پیوستن برخی از اروپاییان و امریکایی‌های تازه مسلمان به این شاخه‌ها شد. (حداد عادل، ۱۳۸۲: ۴۴۷ و ۴۴۸)

در خصوص طریقت های تصوف پس از استعمار در کشور هند، باید اظهار نمود که بعضی طریقه های صوفیه در برابر استعمار بریتانیا جنگیده اند، مخصوصاً «طریقت محمدیه» که جزء نقشبندیه است. و «شاه ولی الله دهلوی» که با ایجاد یک جنبش اصلاحی، رهبری فکری و مذهبی مسلمانان را در دست گرفت. بعد از شاه ولی الله، یکی از افراد مؤثر در حیات فکری مسلمانان هند، در اواخر سده هیجده و اوایل سده ی نوزدهم میلادی، «شاه عبدالعزیز» است. از آنجایی که کمپانی هند شرقی در کلیه ی دعاوی، تعاریف خود را جایگزین شریعت نموده بود، وی هند را سرزمین کفار و دارالحرب اعلام کرد؛ اما قابل تعجب آن که همکاری با انگلیسی ها را به شرط اینکه به گناه کبیره نینجامد، جایز دانست.

ادامه دهنده ی راه عبدالعزیز کسی جز شاگرد وفادار و مریدش «سید احمد بارلی یا بریلوی» نبود که در مبارزه با استعمار پیر، تلاش ها کرد. او قائل به پیروی از سنت محض و طریقت سلف بود. افکار صوفیانه اش مقداری اصلاح طلبانه بوده و در پی اعاده ی اسلام راستین برآمد. (فرمانیان، ۱۳۸۲: ۶)

تصوف در پاکستان

کشور پاکستان واقع در جنوب آسیا و هم مرز با دریای عمان، هندوستان، ایران، افغانستان و چین می باشد. تاریخ این کشور دست کم به دوهزار و پانصد سال قبل از میلاد مسیح برمی گردد. حدود یکهزار و پانصد سال پیش از میلاد، آریایی ها بر این منطقه مسلط شده و تمدن هند را تحت تأثیر خود قرار دادند و سپس به سوی دره گنگ (شرق) پیشروی کردند. بعدها ایران (حدود قرن ششم قبل میلاد) شمال این منطقه را تصرف کرده و تا قرن دوم بعد از میلاد، آنجا را در اختیار داشت. پس از آن نیز یونانیان در سال ۳۲۷م، با تسلط بر این منطقه توسط اسکندر مقدونی، در آنجا سکنی گزیدند. در سال ۷۱۲م، اعراب به رهبری «محمد بن قاسم» در جایی نزدیک به کراچی امروزی آمده و بر حدود نیمی از پاکستان، در مدت دوست سال حکومت کرده و در طول این مدت،

اسلام بر فرهنگ، زندگی و سنت‌های مردم این منطقه تأثیر گذاشت. از قرن دهم میلادی تا قرن هجدهم، مسلمانان آسیای مرکزی بر این منطقه مُسلط بودند تا این که در قرن هجدهم، حکومت دو بیست ساله‌ی انگلستان بر این منطقه آغاز شد. در سال ۱۹۳۰م محمد اقبال اندیشه ایجاد دولت و حکومت مستقل برای مسلمانان را در این منطقه ترویج نمود و در نهایت در سال ۱۹۴۷م با هدایت و رهبری محمدعلی جناح، کشور پاکستان به صورت مستقل از هندوستان به وجود آمد.

این کشور در زمان استقلال از دو بخش غربی و شرقی (یعنی پاکستان فعلی و بنگلادش کنونی) تشکیل می‌شد. گرچه کشور پاکستان در سال ۱۹۵۶م / ۱۳۳۵ ه.ش اعلام جمهوری کرد؛ اما در سال ۱۹۷۱م / ۱۳۴۹ ه.ش، تمامیت متزلزل سیاسی و ارضی خود را از دست داد و به دو کشور پاکستان و بنگلادش تجزیه شد. (نوروزی، ۱۳۸۲: ۲۱-۱۸) طبق آمار منتشر شده در سال ۱۹۹۹م این کشور دارای ۹۷٪ مسلمان (شامل ۷۷ سنی و ۲۰٪ شیعه)، ۳٪ هندو، مسیحی و دیگر مذاهب است.

قابل توجه آن که علاوه بر تأثیرگذاری فرهنگ اصیل ایرانی در منطقه‌ی شبه قاره، جاده ابریشم نیز که از کشور پاکستان می‌گذشت، عامل مهمی در ترویج فرهنگ ایران در منطقه به شمار می‌رفت. علاوه بر مباحث مذکور، ابعاد نژادی، جغرافیایی و زبانی نیز از نقاط اشتراک طرفین محسوب می‌گردد؛ بدان خاطر که از نظر نژادی، مردم دو کشور از نژاد آریایی بوده و از نظر جغرافیایی نیز جغرافیای سیاسی دو کشور تا زمان تیموریان یکی بود. به علاوه این که از هزاره‌ی اول پس از میلاد تا سال ۱۸۵۸م، زبان فارسی، زبان رسمی منطقه به شمار می‌رفت. (نوربخش، ۱۳۷۹: ۷۶) همچنین برخی از مشاهیر و شیوخ ایرانی الاصل، در این کشور مروج دین مبین اسلام بوده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: هجویری، معین‌الدین چشتی، میرسید علی همدانی، عثمان مرندی، میرسیدعلی طوسی، بهاء‌الدین زکریا ملتانی و....

از نظر هنر و فرهنگ ایرانی نیز می‌توان مدعی شد که بسیاری از کتیبه‌ها و نوشته‌های ابنیه تاریخی پاکستان به فارسی بوده و برخی از اقوام از جمله هزاره، قزلباش و... هنوز

در پاکستان به زبان فارسی صحبت می‌کنند. (مرندی، ۱۳۷۳: ۱۳۹) به علاوه این که آثار شعرای ایرانی نیز نقش عمده‌ای در ترویج فرهنگ اسلامی در منطقه داشته که از میان آن‌ها می‌توان به آثار سعدی، حافظ، فردوسی، نظامی، خیام، جامی، عطار و مولانا اشاره نمود که در جامعه پاکستان محبوبیت زیادی دارند. (نوربخش، ۱۳۷۹: ۷۷)

اما در خصوص تصوف پاکستان باید اظهار نمود که به محض رسیدن اسلام به پاکستان، توجه به تصوف و عرفان اسلامی نیز در این سرزمین به وجود آمد و لذا تاریخ تصوف و عرفان در درّه‌ی سند (پاکستان) همانند تاریخ پیدائی این پدیده در کشورهای هم‌چون ایران و هند قدمت داشته و در حال حاضر نیز در کشور پاکستان، طریقه‌های اسلامی و صوفیانه‌ی متعددی وجود دارد.

چشتیه: با ورود خواجه معین الدین چشتی اجمیری (م ۶۳۳ هـ) به لاهور، این سلسله در پنجاب بسیار رونق یافت و عارفان بزرگ مانند خواجه قطب الدین بختیار کاکای اوشی، خواجه فرید الدین مسعود گنج شکر، خواجه نظام الدین دهلوی و بسیاری دیگر از عرفای بزرگ، کار تبلیغ را آغاز نموده و سلسله‌ها و فرقه‌های دیگری از این طریقت به وجود آمدند. چشتیان از مشایخ حنفی و نزدیک‌ترین افراد سنی به مذهب شیعه بوده که در ترویج اسلام در شبه قاره بسیار موفق بوده‌اند و مهم‌ترین سلسله‌های موجود در این فرقه شامل چشتیه نظامی و چشتیه صابری می‌شود. (نوربخش، ۱۳۷۹: ۱۰۳)

سهروردیه: سلسله‌ی سهروردیه که مؤسس اصلی آن «شیخ شهاب الدین سهروردی» می‌باشد، از طریق «شیخ بهاء الدین زکریای ملتانی» که مرید شیخ شهاب الدین سهروردی بوده در پاکستان معرفی شد. یکی از نکات مهم در خصوص سهروردیه و چشتیه آن است که علی‌رغم تقارن زمانی این دو با یکدیگر و تلاش آن‌ها در ترویج اسلام، پاره‌ای اختلافات در عقاید و اعمال آن‌ها نسبت به یکدیگر وجود دارد، از جمله آن که: سهروردیان به جز چند مورد خاص که با شریعت مغایرت نداشته باشد، از سماع پرهیز می‌کنند. در حالی که صوفیان چشتیه، آنرا جزئی از عبادت به‌شمار می‌آورند. سهروردیه برخلاف چشتیه که با تمایل به گوشه‌گیری، غالباً مردم فقیری هستند، به سفر و

زندگی اجتماعی تمایل داشته و ثروتمند می‌باشند. سهروردیه جهت حل مشکلات مردم و خدمت به خلق خدا، با حاکمان رابطه دوستی برقرار می‌کنند؛ در حالی که چشتیان این رابطه را با هر هدفی مذموم می‌دانند.

نقشبندیه و قادریه: به جز سلسله‌های مذکور، فرقه‌های نقشبندیه و قادریه (گیلانیه) نیز در پاکستان در حال فعالیت هستند که از سده ی نهم و دهم هجری قمری وارد این سرزمین شدند. طریقت نقشبندیه که قائل به ذکر قلبی می‌باشند، بوسیله ی «بهاءالدین محمد بخاری» در پاکستان گسترش یافته و سلسله قادریه نیز به «شیخ عبدالقادر گیلانی» معروف به «غوٹ اعظم» منتسب می‌باشد که در پاکستان این سلسله را به «غوٹیه» می‌شناسند.

دیوبندیه: مؤسس این فرقه، «شاه ولی‌الله دیوبندی» می‌باشد که معاصر «محمدبن عبدالوهاب» بود. وی بر آن باور بود که چون اسلام روح اصلی خود را در منطقه از دست داده است؛ لذا باید با ایجاد جنبش اصلاحی، در صدد احیای اسلام برآمد. وی تنها راه وحدت مسلمانان را تجمع حول محور سلطنت «تیپو سلطان دانسته» و شاه را خلیفه الله می‌دانست. آن‌ها بر خلاف بسیاری از صوفیان، به اموری همچون عزاداری، کرامت مردگان و... اعتقاد نداشته و به مخالفت صریح با آن می‌پرداختند. (نوربخش، ۱۳۷۹: ۹۴)

این فرقه منسوب به مدرسه ی دارالعلوم دیوبند می‌باشد که از شهرهای تابع سهارنپور هند بوده و به وسیله ی شیخ قاسم نانوتوی (متوفی ۱۲۹۷) تأسیس گردید. هدف اصلی تأسیس این مدرسه از سوی مؤسسان، تقویت مبانی اسلام بر اساس مذهب حنفی اعلام شد. از آنجایی که عقائد دیوبندیان بسیار نزدیک به وهابیت می‌باشد، لذا فاصله زیادی با بریلوی و شیعیان داشته و از لحاظ سیاسی نیز از سوی عربستان حمایت می‌شوند.

بریلوی: امروزه حامیان این طریقت، در پاکستان بیشتر به حدیث گرایش دارند تا تصوف. خاطر نشان می‌گردد، از آنجایی که انگلیسی‌ها به حرکت سید احمد بریلوی لقب وهابیت داده‌اند، به همین دلیل معمولاً برای ادامه دهندگان راه آن‌ها لقب «وهابیت»

به کار می رود. این در حالی است که رابطه ی وهابیت مشهور با دیوبندیه و بریلویه، رابطه ی صددرصد حسنه ای نیست؛ با این وجود در سال های اخیر رویکرد حدیثی آن ها بیشتر شده است، لذا به وهابیت نزدیک شده اند. (عارفی، ۱۳۸۵: ۱۸۰)

قابل توجه آن که بریلوی ها در قیاس با دیوبندیه، به شیعیان نزدیک تر بوده و علاوه بر ارادت به پیامبر اکرم (ص) و ائمه ی اطهار، در مراسم عزاداری امام حسین (ع) نیز شرکت می کنند. اعتقاد این فرقه در برخی مسائل از جمله احترام به اولیاءالله بویژه ائمه ی معصومین، دعا، نذر، زیارت و عزاداری، به شیعیان نزدیک بوده و به دلیل اعتقاد به برخی از آداب همچون احترام به مردگان، درخواست حاجت در اماکن متبرکه و پیروی از روش پیرو، مرشد، مورد انتقاد شدید دیوبندی ها می باشند. (نوربخش، ۱۳۷۹: ۹۳ و ۹۲)

نوربخشیه: نوربخشیه نام فرقه ای در بلتستان پاکستان است که ائمه ی اطهار (ع)، احترام فراوانی قائل هستند. پیروان این فرقه بر مبنای رساله ای به نام «فقه آخوٹ» یا «فقه امامیه» عمل می کنند که مؤلف آن «سید محمد نوربخش» می باشد. وی بر آن باور است که مرجع تقلید باید عالم ربّانی باشد، لذا اگر در این صفت بهتر از من یافتید، از او تقلید کنید. (نوربخش، ۱۳۷۹: ۹۱) سهروردیه ی پاکستان که به عنوان «شجره طریقت» نامیده می شوند، به ذکر جلی و خفی اعتقاد داشته و از لحاظ شخصیتی، انسان های ساده ای می باشند که تظاهر در میان آن ها وجود ندارد. (نوربخش، ۱۳۷۹: ۱۰۳)

به علت تبلیغات و تلاش های گسترده عقاید تصوف بسیار سریع در تمام پاکستان رونق گرفت و ویژگی خاص تصوف در این کشور در قیاس با سایر کشورهای منطقه، اتخاذ منش غیر فرقه گرایانه (شیعه و سنی) صوفیان است که این دیدگاه توجه پیروان سایر مذاهب را به خود معطوف نموده و باعث شده است تا شیعیان نسبت به برخی از آنان گرایش پیدا نموده و همچنین این گرایش در پی دو عامل دیگر نیز تقویت شد که یکی سادات بودن بزرگان صوفیه و دیگری اظهار علاقه و محبت خاص نسبت به حضرت علی (ع) از سوی صوفیان بوده است. (عارفی، ۱۳۸۵: ۱۸۰) در همین راستا، در حال حاضر گرایش صوفی گری در پاکستان در مناطق شیعه نشین وجود داشته و این گروه ها،

بقعه ی امام زادگان و بزرگان را محل تجمع خود قرار داده و در سال های اخیر تعدادی از این مراکز، به تصرف روحانیون جوانی درآمد که با اندیشه ی اصلاحی خود، برخی از این مکان ها را به مدرسه ی علمیه تبدیل نموده اند. (عارفی، ۱۳۸۵: ۱۸ و ۱۸)

تصوف در بنگال و بنگلادش

بنگال، ناحیه و ایالتی از هند بود که پس از آزادی شبه قاره، به دویخش ایالت بنگال غربی در هند، و پاکستان شرقی تقسیم شده و در سال ۱۳۴۹ ش / ۱۹۷۱م پاکستان شرقی به نام بنگلادش استقلال یافت. بنگلادش به عنوان یکی از کشورهای شبه قاره که در گوشه جنوب شرقی هندوستان قرار دارد، از سه طرف غرب و شمال و قسمتی از جنوب با هند محصور و در قسمتی با برمه (میانمار کنونی) هم مرز و در جنوب با خلیج بنگال ساحل دارد.

جمعیت این کشور ۱۴۰ میلیون نفر می باشد که ۸۶٪ مسلمان، ۱۰٪ هندو و بقیه بودائی و مسیحی هستند و موقعیت جغرافیائی و استراتژیک این کشور توجه سیاستمداران و استثماریان جهانی را به این کشور جلب نموده است .

در مورد ورود اسلام به این سرزمین، تاریخ نویسان معتقدند که ورود اسلام در سرزمین بنگال بخصوص در بندر چیتاکنگ (بزرگترین شهر و بندر بنگلادش)، با صدر اسلام و دوران خلیفه دوم مربوط می شود. بازرگانان عرب که با مجمع الجزایر هند شرقی روابط بازرگانی برقرار کرده بودند، از بندر چیتاکنگ بعنوان توقف گاه خود استفاده کرده و از این طریق مسلمانان این سرزمین، اسلام را پذیرفتند. در مقابل این دیدگاه، برخی دیگر معتقدند که ورود اسلام به این سرزمین به دوران هارون الرشید برمی گردد. آن ها بر این باورند که بدلیل عدم وجود اسناد تاریخی مرتبط با قبل از این دوران و یافتن سکه ی قدیمی مربوط به دوران خلافت هارون الرشید در این منطقه، این احتمال تقویت می شود. همچنین بدنبال تاجران عرب، صوفیان مهاجر از سرزمین های ایران و عرب شبه قاره با پیام انسان دوستی و عشق ورزی به خداوند، وارد این سرزمین شدند. از لحاظ

تاریخی نیز مورخان برآن باورند که بعد از حمله ی هلاکوخان به بغداد و ویران شدن بغداد به عنوان مرکز فرهنگ و تمدن مسلمانان، صوفیان از بغداد و سرزمین ایران بصورت گسترده وارد بنگال شده و بصورت دائمی در این منطقه سکنی گزیدند. به این دلیل که در مناطق مختلف شبه قاره متصوفانی می زیسته اند که فعالیت های معنوی و روحانی آن ها در این مناطق گسترش و آثار اخلاقی و معنویشان در این مناطق به جای مانده است. در بنگال نیز گروه زیادی از متصوفان فوق زندگی نموده و نفوذاینان در بنگال پیش از مناطق دیگر بوده و کثرت مسلمانان و طبع صوفیانه مردم آن منطقه نیز گواه این مطلب است. (سهسرامی، ۱۳۸۳: ۱۱ و ۱۰)

تا به امروز، رشد و توسعه ی اسلام در بنگلادش، عمدتاً ثمره ی کوشش و تبلیغ دو طریقه ی «چشتیه» و «قادریه» بوده است (اسعدی، ۱۳۶۶: ۱۶) و عرفای بنگال از راه های مختلف به اسلام و جامعه خود خدمات بسیاری نموده و صدها نفر از مریدان و پیروان آن ها نیز طی ادوار مختلف، به شهرها و روستاها و حتی به دورترین نقاط این منطقه راه یافتند. به واسطه ی حُسن اخلاق و قدرت فوق العاده روحانی و همچنین رفتار شایسته ی صوفیان، مردم به انسان دوستی و ترویج اسلام تمایل یافتند. بدین ترتیب نخستین مرحله از گرایش مردم بنگال به اسلام، از طریق تصوف صورت پذیرفته است. (Bertocci, ۱۹۸۴: ۱۴۰) در این راستا «سراج الدین» از شاگردان «نظام الدین اولیا»، از نخستین کسانی بود که در قرن ۶ ه. ق به تبلیغ و گسترش اسلام در بنگال، بهار و آسام همت گماشت. همچنین شیخ جلال الدین تبریزی پس از ورود به این سرزمین، شمار فراوانی از مردم بنگال را مسلمان کرد. نخستین مسلمانان این سرزمین از طبقات پایین جامعه بودند و اسلام در ابتدا بیشتر در روستاهای بنگال شرقی توسعه یافت. این امر بیش از هر چیز به سبب محرومیت هایی بود که متولیان آیین هندو بر بومیان تحمیل می کردند. خاطر نشان می گردد که بیشتر مردم این سرزمین پیش از اسلام پیرو آیین هندو و بعضاً بودایی بودند. (فرزین نیا، ۱۳۷۳: ۵۲)

در توسعه ی دین اسلام، روحانیان دینی نقش برجسته‌ای در گسترش و تحکیم حکومت اسلامی در بنگال ایفا نموده و این امر یا به دست خود متصوفان بوده و یا از طریق همکاری با سرداران اسلامی انجام می‌شد و بدین ترتیب متصرفات اسلامی به دورترین مناطق کشیده شد. شرکت صوفیان در ارتش اسلام، باعث تهییج روحی و اخلاقی سربازان گشته و در نتیجه قوای اسلامی بر توده‌های غیرمسلمان پیروزی می شدند. (عبدالرحیم، ۱۹۶۳: ۱۳) به تدریج عرفای صوفی با نفوذ در مناطق غیرمسلمان، دین اسلام را در آنجا بین مردم ترویج داده و با حمایت سلاطین و حکام مسلمان، اقداماتی از قبیل تأسیس مدرسه، مسجد و خانقاه، اساس یک جامعه ی اسلامی را در آنجا بنا نهادند. (اسعدی، ۱۳۶۶: ۱۶)

در زمان سلاطین مسلمان، فعالیت های متصوفان در بنگال روبه افزایش نهاد و بدین ترتیب مردم منطقه مستقیماً تحت تأثیر صوفیه قرار گرفتند. در خانقاه‌ها، مسلمانان و هندوان گرد هم آمده و آزادانه به صحبت پرداخته و از طریق الفت و برادری توجه هندوان را به طرف صوفیه جلب نموده انگیزه ی اسلام پذیری را در آن ها تقویت می کردند. در نتیجه بعضی از هندوان اسلام آورده و بعضی دیگر گرچه بر دین خویش باقی ماندند؛ اما به حلقه ی ارادات صوفیه درآمده و برای اجابت آرزوهای خود توسط صوفیان، به آنان تمسک می جستند.

دومین مرحله از گسترش اسلام در بنگال، از التقاط شکل های عامه پسند اسلام و هندو شکل گرفته است. مذهبی عامه پسند و التقاطی که در آن پیران صوفی و قدیس های هندو از طرف هندوان و مسلمانان تکریم شده و حکیمان و جادوگران بومی نیز قدرت درمان بخشی خود را از قرآن و کریشنا می گرفتند. با وجود این، هنوز شکاف زیادی بین مذهب عامه پسند اکثریت مسلمانان روستایی و نخبگان مسلمان یا اشراف وجود داشته و هنوز هم نخبگان مسلمان، به اقتضای زبان اردو و فارسی خود، به تفسیری از اسلام بر پایه ی اعتقادات مردم شمال هند، ایران و عربستان پای بند هستند.

سومین مرحله ی دگرگونی و گسترش اسلام در این سرزمین، باشکل گیری جنبش های اصلاح طلبانه ی اسلامی در قرن سیزدهم / نوزدهم آغاز شد. هدف اساسی این جنبش ها، پیرایش باورها و آداب اسلامی مسلمانان بنگالی از شائبه ها و خرافات بود. مهم ترین این جنبش ها، جنبش « فرائضیه » به رهبری « حاجی شریعت الله » در سال ۱۲۳۳ق / ۱۸۱۸م بود که در طی ۹ دهه، در سراسر بنگال شرقی گسترش یافته و این جنبش در قالب حرکت استقلال طلبانه ی پاکستان، نقش مهمی در استقلال مسلمانان بنگال ایفا کرد.

نتیجه

تصوف به عنوان یک جریان اسلامی فعال در منطقه ی استراتژیک شبه قاره، نقش عظیمی در گسترش اسلام در میان کشورهای منطقه داشته و با بومی شدن در این منطقه، تعامل مثبتی را با سایر ادیان ایجاد نموده است.

صوفیان در تمامی کشورهای شبه قاره، با اقداماتی از قبیل به کارگیری شیوه های سلوک هندی، سفارش پیروان به انسان دوستی، برقراری الفت و برادری با هندوها، احترام به آداب سنتی سایر ادیان، اعتقاد به برابری همه انسان ها و همدردی با آن ها در مشکلات، توانستند تعامل خوبی با سایر ادیان منطقه ایجاد نموده و در نتیجه توجه مردم سایر ادیان نیز به سوی اسلام جلب کنند.

چهار سلسله ی مهم تصوف شامل چشتیه، سهروردیه، قادریه و نقشبندیه که از روزگاران گذشته تا امروز مورد توجه و علاقه ی مردم بوده و بیش از سایر نحله ها، در منطقه ی شبه قاره شناخته شده می باشند، برای حضرت علی (ع) و اهل بیت عصمت و طهارت، اهمیت و احترام زیادی قائل بوده و بزرگان هر چهار فرقه مذکور که سنی و حنفی مذهب هستند، ارادت بسیاری به ائمه ی معصومین دارند.

تصوف با رویکرد عرفانی، علاوه بر موفقیت در اشاعه ی اسلام در منطقه ای که وارث باستانی ترین ادیان جهان و توأم با جهان بینی و فلسفه ی عمیقی بود، تأثیرات زیادی بر مصلحان بزرگ و حاکمان گذارد. قابل توجه آن که خصایص والای عرفای

صوفی در کنار اشتراکات اعتقادی آن ها با بومیان غیر مسلمان در اعمالی همچون پیروی مریدان از مرید، ذکر، مراقبه، سماع، وحدت وجود و بی توجهی به مظاهر مادی زندگی، موجبات جذب مردم منطقه را به سوی تصوف فراهم آورد.

منابع

- ۱- آریا، غلامعلی (۱۳۸۲) **طریقه ی چشتیه در هند و پاکستان**، تهران: نشر زوار.
- ۲- احمد، عزیز (۱۳۶۷) **تاریخ تفکر اسلامی در هند**، ترجمه ی نقی لطفی و محمدجعفر یاحقی، تهران: انتشارات کیهان.
- ۳- اسعدی، مرتضی (۱۳۶۶) **جهان اسلام**، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۴- پازوکی، شهرام (۱۳۸۳) **مجدد طریقه نعمت اللهیه در دوره جدید**، مجموعه مقالات درباره شاه نعمت الله ولی، تهران: حقیقت.
- ۵- چودهری، ممتازبیگم (۱۳۵۰) **تأثیر صوفیان ایران در تصوف شبه قاره پاکستان و هند**، لاهور: اداره ی اوقاف.
- ۶- حداد عادل، غلامعلی (۱۳۸۲) **دانشنامه جهان اسلام**، تهران: بنیاد دایره المعارف اسلامی.
- ۷- حسنی، عبدالحی (۱۹۸۳) **الثقافه الاسلامیه فی الہند**، دمشق: دارالشکوہ.
- ۸- حکمت، علی اصغر (۱۳۳۰) **از ہمدان تا کشمیر**، یغما، سال ۴، ش ۸.
- ۹- دوانی، علی و دیگران (۱۳۶۲) **ہزارہ شیخ طوسی**، تهران: امیرکبیر.
- ۱۰- رضوی اطهر، عباس (۱۳۷۶) **شیعہ در ہند**، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۱۱- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۶۲) **ارزش میراث صوفیہ**، تهران: امیرکبیر.
- ۱۲- سہرامی، محمدکلیم (۱۳۸۳) **سہم عرفا در گسترش آداب اجتماعی اسلام در بنگلادش**، مجلہ طلوع، تابستان و پاییز، شماره ۱۰ و ۱۱.
- ۱۳- شاہ آبادی فراہانی، مجتبی (۲۰۰۷) **نگاہی گذرا بہ سیر گسترش زبان و ادبیات فارسی در شبه قارہ**، آیینہ ہند، شماره ی ۱۹، تهران: سفارت ہند.

- ۱۴- شیخ عطار، علیرضا (۱۳۸۱) **دین و سیاست: مورد هند**، تهران: انتشارات وزارت خارجه.
- ۱۵- شیمیل، آنه ماری (۱۳۷۶) **تبیین آیات خداوند: نگاهی پدیدارشناسانه به اسلام**، ترجمه ی عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۶- عارفی، محمد اکرم (۱۳۸۵) **شیعیان پاکستان**، قم: مؤسسه شیعه شناسی.
- ۱۷- رضوی اطهر، عباس (۱۳۷۶) **شیعه در هند**، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- ۱۸- عبدالرحیم، محمد (۱۹۶۳) **تاریخ فرهنگی بنگال**، کراچی: بی جا.
- ۱۹- فرزین نیا، زیبا (۱۳۷۳) **بنگلادش**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت خارجه.
- ۲۰- فرمانیان، مهدی (۱۳۸۲) **شبه قاره: دیوبندیه، بریلویه و رابطه ی آن با وهابیت**، ماهنامه طلوع، تابستان، شماره ۶.
- ۲۱- محمود، سید فیاض و سید وزیر الحسن عابدی (۱۳۸۰) **تاریخ ادبیات فارسی در شبه قاره**، ترجمه مریم ناطق شریف، تهران: نشر رهنمون.
- ۲۲- مرندی، سید محمدرضا (۱۳۷۳) **شناسنامه پاکستان**، اسلام آباد: رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران.
- ۲۳- مصطفی، حمدی (۱۳۸۵) **بررسی سیاسی تصوف در مصر**، ترجمه ی سید قاسم ذاکری، فصلنامه مطالعات آفریقا، شماره ۱۳، بهار و تابستان.
- ۲۴- موسوی بجنوردی، کاظم (۱۳۷۷) **دائرة المعارف بزرگ اسلامی**، ج ۸، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- ۲۵- نوربخش، حسین (۱۳۷۹) **اوضاع فرهنگی - تبلیغی پاکستان**، تهران: سازمان فرهنگ و ارتباطات سیاسی.

۲۶- نوروزی، حسین و دیگران (۱۳۸۲) **بر آورد استراتژیک پاکستان**، تهران: موسسه ابرار معاصر.

۳۰- ویلیام، گودوین (۱۳۸۳) **هندوستان**، ترجمه ی فاطمه شاداب، تهران: ققنوس.

۱. Peter J. Bertocci, ۱۹۸۴ "Bengalis in Muslim peoples: a world ethnographic survey , edit by Richard V. Weekes, Westport ,Connecticut.